

**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**  
**طَيْبُ الْوَلَايَةِ فِي شَرْحِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ**  
**لِمَوْلَانَا، أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ**  
**(38)**

دوشنبه 02 - 08 - 1437؛ 20 - 02 - 1395؛ 09 - 05 - 2016

**I. خطبه 41، فیض الاسلام**

**1. متن و ترجمه خطبه 41:**

و من خطبة له- عليه السلام-

و فيها ينهى عن الغدر و يحذر منه

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الْوَفَاءَ تَوْأَمُ الصِّدْقِ وَ لَا أَعْلَمُ جُنَّةً أَوْفَى مِنْهُ وَ مَا يَغْدِرُ مَنْ عَلِمَ كَيْفَ الْمَرْجِعِ وَ لَقَدْ أَصْبَحْنَا فِي زَمَانٍ قَدِ اتَّخَذَ أَكْثَرُ أَهْلِ الْعَدْرِ كَيْسًا وَ نَسَبَهُمْ أَهْلُ الْجَهْلِ فِيهِ إِلَى حُسْنِ الْحَيْلَةِ مَا لَهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ قَدْ بَرَى الْحَوْلُ الْقَلْبَ وَ جَهَّ الْحَيْلَةُ وَ دُونَهَا مَانِعٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ فَيَدَعُهَا رَأْيَ عَيْنٍ بَعْدَ الْقُدْرَةِ عَلَيْهَا وَ يَنْتَهَرُ فُرْصَتَهَا مَنْ لَا حَرِيحَةَ لَهُ فِي الدِّينِ وَ از خطبه‌هاي او- عليه السلام- است، و در آنها نهي مي‌فرمايد از بي‌وفايي، و پرهيز مي‌فرمايد از آن.

هان، اي مردمان!- همانا وفا همزاد راستی است، و هیچ سپری نگاهدارنده‌تر از آن نمی‌شناسم، و بی‌وفایی نکند آن که بداند چگونه است بازگشتن. در روزگاری بسر می‌بریم که بیشتر اهل آن بی‌وفایی را زیرکی دانند، و اهل نادانی در آن (بدان) نسبت می‌دهند آنان را به خوش فکری. چه شده است آنها را؟! خدایشان بکشد! گاهی آن که گردش و زیر و زبر شدن روزگار دیده است ببیند راه چاره را ولي [می‌بیند] در کنار آن مانعی از امر خدا و نهي او، در نتیجه، باز پس زند آن را با چشمان باز پس از توانایی بر آن، و مغتم شمرد فرصت آن را آن که او را پروایی نیست در دین.

**II. شرح خطبه 41 (2)**

**1. وَ لَا أَعْلَمُ جُنَّةً أَوْفَى مِنْهُ:** و نمی‌شناسم هیچ سپری را نگاهدارنده‌تر از آن! در این اشارتی است بدان که وفا و صدق ورزیدن

از مصداق تقوای الله هستند، چه کسی که به حقیقت بشناسد خدا را، بفهمد که غدر نورزیده باشد مگر با خدا. پس، با هر که صدق ورزد و وفاء نماید، با خدا بوده باشد، به درجات و مراتب آن. بنابراین، رعایت الله- تبارک و تعالی- را نمودن در همه موجودات، به خصوص در انسان‌ها، سبب مراعات شدن توسط الله تعالی خواهد شد. بسیاری از شارحان مراعات و صیانت و حفاظت مورد نظر در اینجا را، دور نگهداشته شدن از آتش دوزخ در قیامت دانسته‌اند، که این برداشتی است درست، لیکن حفظ و صیانت عبد از آفات و بلیات و لغزش‌ها، و مکروهات در دنیا نیز می‌تواند نتیجه رعایت این تقوا باشد.  
حافظ:

خداش در همه حال از بلا ننگه دارد  
 که آشنا سخن آشنا ننگه دارد  
 فرشته‌ات به دو دست دعا ننگه دارد  
 نگاه دار سر رشته تا ننگه دارد

هر آن که جانب اهل خدا ننگه دارد  
 حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست  
 دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای  
 گرت هوست که معشوق نگسلد پیمان

مولانا، در دفتر اول مثنوی:

در وفای آن اشارت جان دهی  
 بار بر دارد ز تو کارت دهد  
 قابلی مقبول گرداند ترا  
 وصل جویی بعد از آن واصل شوی

چون اشارتهاش را بر جان نهی  
 پس اشارتهای اسرارش دهد  
 حاملی محمول گرداند ترا  
 قابل امر ویی قایل شوی

آفریدم در تو آن جرم و محن  
 چون به وقت عذر کردی آن نهان  
 گفت هم من پاس آنت داشتم  
 هر که آرد قند لوزینه خورد  
 یار را خوش کن برنجان و ببین

بعد توبه گفتش ای آدم نه نه  
 نه که تقدیر و قضای من بد آن  
 گفت ترسیدم ادب نگذاشتم  
 هر که آرد حرمت او حرمت برد  
 طیبیات از بهر کی لطیبین

اگر ظاهر این فرموده او- علیه السّلام-، "نمی‌شناسم هیچ سپری را نگاهدارنده‌تر از آن" را با همان ظهورش جدی بگیریم، باید وفاء و صدق را بالاترین درجه تقوای الهی بدانیم. در شرح خطبه 75، در ذیل این کلام امام- علیه السّلام-، "وَ التَّقْوَى عُدَّةٌ وَفَاتِهِ"، به تفصیل درباره "تقوا" بحث شد. در اینجا، پرسش اصلی آن است که چرا وفاء و صدق بالاترین درجه تقوای الله است.

در جستجوی پاسخی از این پرسش، ناگزیر باید "وفاء" و "صدق" را شناخت. گفته شد که "صدق" به معنای عام آن شامل "وفاء" نیز می‌شود، چه صدق دو نوع است، "انشایی"، و "خبری"، صدق انشایی همان وفاء است، که پایبندی به عهد و میثاق است، و در توضیح میثاق، از عقیق الدّین تلمسانی نقل شد که میثاق هر کس "همان معاهده اوست با پروردگارش- تبارک و تعالی- در حال شهود که اثبات نکند برای خود رسمی را از آنچه شهودش محو کرد آن را." در این ارتباط، بیش از این مطلبی برای بیان به نظر نمی‌رسد.

در هر صورت، کشف حقیقت وفاء و صدق سرّ برترین تقوا بودن آن را آشکار خواهد نمود، و شاید آن مرتبط باشد به عهد و میثاق هر کس، و حافظ در این ایبات، اشاراتی دارد به این عهد و میثاق همان عهد امانتی است که خدای تعالی بر انسان عرضه فرمود، و انسان آن را قبول کرد:

گر می فروش حاجت رندان روا کند	ایزد گنه ببخشد و دفع بلا کند
ساقی به جام عدل بده باده تا گدا	غیرت نیاورد که جهان پربلا کند
حقا کز این غمان برسد مژده امان	گر سالکی به عهد امانت وفا کند

2. **وَ مَا يَغْدُرُ مَنْ عِلِمَ كَيْفَ الْمَرْجِعُ:** و بی‌وفایی نکند آن که بداند چگونه است بازگشتن. باز در اینجا بسیاری از شارحان، "الْمَرْجِعُ" را آخرت و قیامت دانسته‌اند، که از حیثی سخنی نیکوست. اگر "الْمَرْجِعُ"، با کسر جیم، بوده باشد، در معنای مصدري، یعنی "بازگشتن"، در لطیف‌تر باشد در معنا.

خدای تعالی می‌فرماید، "وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ" (11:123 هود) (و سوي او باز می‌گردد امر، همه‌اش)، و طخ ابن عربی معنای لطیف این کلام را از حیث کشف، بازگشت، یعنی عینیت همه امر با خدا می‌داند. در شرح فصوص خوارزمی چنین آمده است:

و چون رجوع شیء به سوی شیء به دو معنی است: یکی چنان که می‌گوئی رجوع کرد امیر به سلطان و این موجب نیست که راجع عین مرجوع الیه باشد.

و دوم چنانکه می‌گوئی راجع شد اجزای بدن به اصولش.

پس شیخ "وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ" را تفسیر بر وجه دوم کرد و تصریح نمود که متصرف و متصرف فیه یکی است و اسم "أن" محذوف است یعنی علی آن فی هذا القول إشارة إلى أنّ المتصرف و المتصرف فیه واحد.

فما خرج عنه شیء لم یکن عینه، بل هویتة هو عین ذلك الشیء.

یعنی ظاهر نشد از حق چیزی که نه عین او باشد بلکه هویت حق عین آن چیز است که ازو خارج شده است. و تذکیر ضمیر راجع به هویت از برای تغلیب جانب معنی است.

و هو الذی یعطیه الكشف فی قوله وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ.

یعنی آنچه کشف حقیقی اقتضاء می‌کند این است که هویت حق عین هویت اشیاء است وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ راجع به این معنی است نه به معنی دیگر که اهل ظاهر فهم کرده‌اند. بیت:

اهل ظاهر از کلام حق نبیند غیر پوست مغز آن بیند که او بینا بود با چشم دوست

(شرح فصوص الحکم، خوارزمی، ت. آملی، ص 845)

پس، شاید مراد آن حضرت- علیه السّلام- آن است که چون از روی کشف و یقین، کسی بداند بی‌وفایی او با چه کسی، هرگز بی‌وفایی نورزد، چرا که خلق صورت‌های و حجاب‌های حق هستند، و محلّ ودیعت نهاده شدن امانت‌های الهی، و خدای تعالی فرمود، "إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا" (4:58 النساء) (همانا خدا شما را فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به اهل‌شان بازگردانید!)

خدای تعالی می‌فرماید، "إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا" (33:72 الأحزاب) (ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوهها عرضه کردیم پس از سر باز زدند از حمل آن، و از آن هراسناک شدند ولی انسان آن را برداشت راستی او بسیار ظالم و جاهل بود).

پس، نباید که صورت ظاهری خلق حجاب و رهن شود کسی را، و او را گستاخ گردتند بر غدر ورزیدند با او. مولانا، در دفتر دوم مثنوی:

جنس ما چون نیست جنس شاه ما	مای ما شد بهر مای او فنا
چون فنا شد مای ما او ماند فرد	پیش پای اسپ او گردم چو گرد
خاک شد جان و نشانیهای او	هست بر خاکش نشان پای او
خاک پایش شو برای این نشان	تا شوی تاج سر گردن گشنان
تا که نفریبد شما را شکل من	نقل من نوشید پیش از نقل من
ای بسا کس را که صورت راه زد	قصد صورت کرد و بر الله زد
آخر این جان با بدن پیوسته است	هیچ این جان با بدن مانند هست

در شرح این بیت، "ای بسا کس را که صورت راه زد (وفات قرن 11) در شرح خود بر مثنوی، به نام "مکاشفات رضوی" (ص 362-363)، نکاتی را آورده است که برخی از آن مناسبت دارد با بحث ما در اینجا:

بیان معنی این بیت بر سه وجه است:

اول آن که هرکس بر حقارت جثه و صورت نبی یا ولی نظر کرده، از راه راست افتاد و به سبب قصد ایذای آن صورت، بر الله زد، یعنی با خدا پرخاش کرد.

دوم آن که بسیار کس در ابتدا به وادی عشق مجاز قدم زده و عاشق صورت شده و عاشقی صورت يك چندی او را از راه حقیقت بازداشت و بدرقه‌ی لطف الهی در عین قصد صورت، عنان او را به جانب خود کشید و نقش الله بر دل او ثبت شد. سوم آن که بسا کس را تا دم آخر رهایی از صورت دست نداد و معنی آشنایی پیدا نشد، مثل بعضی از اصحاب دعوت [دعوات] زمان ما، که مشغول باشند به دوام ذکر، و اسماء الله را وسیله سازند برای ارتقای مدارج صوری، و بر اسم الله می‌زنند، و مقصود بالذات این طایفه جیفه دنیاست. ...

اما آنچه عبد اللطیف می‌نویسد که "بسا کس را صورت راه زد؛ چنانکه عابدان اصنام را. و بسا کس را صورت به خدا رساند؛ چنانچه مؤمنان را که اقرار به ظاهر شریعت، موصل الی الله شد"، به غایت دور از کار است، زیرا که ذکر دو فریق، از این بیت مستفاد نمی‌شود کما لا یخفی. (پایان نقل)

3. اشاره: پس، "وَمَا يَغْدِرُ مَنْ عِلْمِ كَيْفِ الْمَرْجِعِ" (و بی‌وفایی نکند آن که بداند چگونه است بازگشتن)، یعنی آن که بداند چگونه حقیقت خلق، نه صورت و ظاهرش، بر می‌گردد به حق، غدر نمی‌ورزد با خلق، به ویژه با اولیای خاتم او، چون امام علی-علیه السلام.

خدای تعالی می‌فرماید، "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ" (4:71 النساء) (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برگریبید حذرتان را)، گفته‌اند یعنی برگریبید آلت و وسیله حفظ خودتان را از او. برای همین، فرمود، خدای تعالی فرمود، "فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ" (51:50 الذاریات) (پس به سوی خدا بگریزید که من از او برای شما بیم دهنده آشکاری هستم).

و از امیر المومنین، علی بن ابی طالب-علیه السلام- نقل شده است که رسول الله-صلی الله علیه و آله و سلم- در آخر نماز وتر خود به پیشگاه خدای سبحان چنین عرض می‌نمود، "اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ وَأَعُوذُ بِمُعَافَاتِكَ مِنْ عُقُوبَتِكَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْكَ وَلَا أَحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَتَنَّبَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ" (بار الها! پناه می‌برم به رضای تو از خشم تو، و پناه می‌برم به بخشش تو از عقوبت تو، و پناه می‌برم به تو از تو، و من تنبایی در خور تو نیافتم، تو چنان باشی که خود تنای خویش گفتم!)

گفتار خواجه عبدالله در منازل السائرین در باب فرار، چنین فرموده است:

فرار گریختن است از چیزی که نبود به کسی که همیشه بود. و بر سه درجه است: فرار عامه از جهل به علم است در اعتقاد و در سعی، و از کسلی به تشمیر (دامن بر کمر زدن) با حدیث و عزم، و از ضیق به سعه با اعتماد و امید. و فرار خواص از خیر است به شهود، و از رسوم است به اصول، و از حظوظ به تجرید. و فرار خواص خواص از هرچه غیر حق است سوی حق می‌باشد، سپس از شهود فرار، سوی حق، سپس فرار از فرار است سوی حق.

4. **أَمِينُ اللَّهِ** در ودائع او: چون دانسته شد آنچه گذشت، می‌گویم مراد اصلی آن حضرت-علیه السلام- از این کلام شرطفش، "وَمَا يَغْدِرُ مَنْ عِلْمِ كَيْفِ الْمَرْجِعِ" (و بی‌وفایی نکند آن که بداند چگونه است بازگشتن)، وجود مبارک خود او-علیه السلام-

است. یعنی، اگر کسی به حقیقت من رسیده باشد، با من پیمان نشکند، که آن پیمان شکنی با خداست، و زیان و خسران آن دامن پیمان شکن را را گیرد.

در شرح خود بر دعای عرفه حضرت سیدالشهداء، حسین بن علی- علیهما السلام- اشاراتی را در آیین باب آورده‌ایم، در این شب ولادت فرخنده آن سالار شهیدان از باب تبرک و تیمن آن را در اینجا نیز می‌آوریم:

در زیارت امین الله، زین العابدین، امام علی بن الحسین- علیهما السلام- خطاب به جدّ بزرگوار خویش، امیر المؤمنین، علی بن ابی طالب- علیه السلام- چنین سلام می‌کنند، "الْسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ ... " (سلام بر تو ای امانتدار خدا در زمین او ...). پس، ولی خدا همان امین خداست در زمین. و خدای سبحان به خاطر او همه این آسمان ها و زمین و جمیع خلایق را بر پا داشت تا آن امین حقیقی ودیعه او را با تمام وجود حفظ کند، و قضای خدای سبحان و اراده و حکمت او را در جهان به نهایت غایت خویش رساند. این اوست که امانت حقیقت هویت را ظاهر می‌سازد، و به صاحب آن بر می‌گرداند در حالی که با قصد حفظ و ظهور آن نزد صاحبش در آن تصرف می‌کرد. او مقصود از همه آفرینش بود، خدای متعالی گستاخی ها و بی حرمتی همه ظالمان و جاهلان، طاغوت ها و فرعون های انا ربکم الاعلیٰ گوی را بر خود خرید و تحمل فرمود تا این امین و امانت دار حقیقی به ظهور رسد و ودیعه حق را حفظ کند، و به تمام و کمال و آن را ظاهر سازد با عبودیت محض به نحوی که حق تعالی آن را به علم ذوقی و اسم خبیر خویش سراسر از آن خود بیابد. گویا حافظ در همین معنی سروده باشد:

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان      قال و مقال عالمی می‌کشم از برای تو

پس، امام معصوم، و ولی خاتم است که، "و لَا تَضِيعُ عِنْدَهُ الْوَدَائِعُ " (و ضایع نشوند ودیعه ها نزد او) چنانچه گفته شد، انسان می‌تواند بر جمیع حضرات و عوالم بگذرد، و در هر حضرت و عالمی صورتی متناسب و حالی مختص با آن داشته باشد، و ودیعه ای به حسب استعدادش در حال تصویر بگیرد. پس، هر کس که این ودایع را به عنوان امانت خدا حمل کند و آن را بر خدا ظاهر سازد، و از احتجاب آن با انانیت نفس خویش بپرهیزد، خدا را حافظ آن ودایع یابد در ذاتش به میزانی که آن امانت ها را حمل کرده باشد.

اشارتی در میان محبان: خدا محبوب ولی خویش است و او محبوب خدا. و میان محب و محبوب آداب مودت و صفاء و وفا جاری است. خدای تعالی محبوب خود را امین و امانتدار خویش معرفی فرمود، و سرور اولیاء و سید الشهداء در این دعا، محبوب خویش، حق سبحانه و تعالی، را حافظ ودایع خواند.

میان عاشق و معشوق رمزی است      چه داند آن که اشتر می‌چراند